

پوهنمل محمود نظری

مرغان افسانه ای

قسمت نهم

هدهد

هدهد مرغی بوده که از جانب حضرت سلیمان بارها به بلقیس، ملکه‌ی سبا پیام برده و جواب آورده است. شیخ عطار نیشاپوری در این مورد گفتاری دارد و قصه‌ی هدهد و حضرت سلیمان را به نظم در آورده است. در فرهنگ‌نامه‌های کنونی به هدهد، نام‌های پوپک، شانه‌به‌سر و مرغ سلیمان داده‌اند و در فرهنگ عامیانه، نام‌های دیگری هم دارد.



هدهد (شانه بسر) - کوخرد - بخش کوخرد

هُدُءٌ یا شانه‌بسر یا مرغ سلیمان (با نام علمی *Upupa epops*) نام یکی از پرندگان از راسته سبزقباسانان است. زیستگاه این پرنده بیشتر در آسیا، اروپا و افریقای شمالی است.

هدهد ماده در انتهای بدنش غدد چربی بدبویی است که باعث می‌شود وقتی در لانه حضور دارد بوی بدی از لانه خارج شود و اکثر مردم بر این تصورند که بوی بد به علت مدفوع این حیوان است.

می‌گویند - هدهد مرغیست بدبو که بر زباله آشیان سازد، بر بدنش خطوط و رنگهای فراوان است و کنیه او ابوالاخبار و ابوئمامه و ابوالربیع و ابوروح و ابوسجاد و ابوعیاد است. گویند که از بالای آسمان آب را در زیر زمین ببینند همانطور که آدمی آنرا در شیشه ببیند.

(دمیری) می‌گویند - گفته اند که هدهد راهنمای سلیمان بود بر آب و آن چنان

بود که سلیمان هرگاه که خواستی نماز
گزارد هدهد او را ره نمودی به آب و
دربیان زمین را می کنند و به آب
می رسیدند تا سلیمان با آن غسل می
کرد یا وچو می ساخت.



داستان هدهد قاصد پیغمبر سلیمان در
قرآن کریم مشهور است. نامه پیغمبر
سلیمان را به مملکت سبا برای " ملکه
بلقیس " برده .

ملکه بلقیس به اعیان دربار خود گفت
یک نامه گرامی به پیش من انداخته
شده است و این نامه از طرف سلیمان
است. بلقیس خط را خوانده مشاورین
واهل دربار خود را جمع کرده گفت که
(این خط بیک طریق عجیب و غریب از
طرف یکپادشاه بسیار ارجمند (سلیمان)
به من رسیده است. این نامه بنام
"خداى بخشنده مهربان" آغاز شده است.
گمان نمی رود که چنین نامه مختصر و جامع
و با عظمت را در دنیا کسی نوشته باشد
مطلب این بود که در مقابل من
نبرد آزمائی سودی ندارد، خیر شما در این
است که اسلام را قبول کنید. این
داستان مشهور است در قرآن کریم

در منطق الطیر، نوشته عطار نیشاپوری،
هدهد به عنوان مرغی خردمند، راهبر
دیگر مرغان به سوی سیمرغ می‌شود.

پدر و مادر به بچه های شان درباره
آزاررسانی به این پرنده هشدار
می‌دادند و می‌گفتند این (مرغ سلیمان)
است نباید آزاری به آن برسانیم، این
مرغ پیغمبر سلیمان است

مهمترین و مشهورترین مثنوی عطار،
منطق الطیر است. سبب اهمیت آن از دو
جهت است یکی شیوه تلفیق داستان و
دیگر نتیجه‌ای که از آن به دست
می‌آید منطق الطیر» یا «مقامات طیور»
مثنوی است در بحر رمل مسدس مقصور،
که تعداد ابیات آن در میان نسخ چاپی
به اختلافات آمده است. تعبیر «منطق
الطیر» مأخوذ از آیه شریفه: «و ورث
سلیمان داوود و قال یا ایها الناس
علّمنا منطق الطیر» که مفسران آن را
به معنی ظاهر خود یعنی دانستن و پی
بردن به سخن و آهنگ مرغان تفسیر
کرده‌اند و چند حکایت از گفت و گوی
سلیمان با مرغان باز گفته‌اند و شیخ
عطار در وصف خاتم سلیمان، همین معنی را
اراده کرده است.

زنام آن نگینش شد نه از غیر
رموز مور کشف و منطق الطیر

اما منظور شیخ عطار در تسمیه «منطق
الطیر»، زبان استعداد و ظهور مرتبه و
مقام هر از مردان و روندگان طریق
حقیقت است چنانکه در آخر این منظومه
پرده از روی این راز برگرفته و
آشکارا بیان کرده است :

من زبان و نطق مرغان سر به سر
با تو گفتم فهم کن ای بی خبر
در میان عاشقان مرغانی اند
کر قفس پیش از اجل در می‌پرند
جمله را شرح و بیانی دیگر است
زانکه مرغان را زبانی دیگر است
پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت
کو زبان جمله مرغان شناخت

قصه سیمرغ
قصه را که میدانی؟
قصه مرغان و کوه قاف را ، قصه رفتن و
آن هفت وادی صعب را؟
قصه سیمرغ و آینه را؟

قصه نیست، حکایت تقدیر است که بر
پیشانیم نوشته اند.
- اما چه کنم با هدهدی
که از عهد سلیمان تا امروز ، هر
بامداد صدایم می زند
و من همان گنجشک کوچک عذر خواهم
که هر روز بهانه یی می آورد. بهانه های
کوچک بی مقدار
بهار که بیاید دیگر رفته ام
بهار ، بهانه رفتن است
حق با هدهد است که می گفت : رفتن
زیبا تر است، ماندن شکوهی ندارد
گیرم که بالم را هزار سال دیگر هم بسته
نگه داشتم
بالهای بسته اما طعم اوج را کی خواهد
چشید؟
می روم، باید رفت ، در خون تپیده و
پرپر
سیمرغ ، مرغان را در خون تپیده دوست
تر دارد
هدهد بود که این را به من گفت
راستی اگر دیگر نیامدم ،
یعنی که آتش گرفته ام ، یعنی شعله
ورم ! یعنی سوختم، یعنی خاکسترم را
هم باد
برده است
می روم از هرجا که رسیدم ، پری به
یادگار برایت خواهم گذاشت
می دانم این کمترین شرط جوانمردی ست
بدرود ، رفیق روزهای بی قراری ام!

قرارمان اما درحوالی قاف، پشت
آشیانه سیمرغ
آنجا که جز بال و پر سوخته ، نشانی
ندارد (۵)

مهمترین و مشهورترین مثنوی عطار،
منطق الطیر می گوید : هدهد به مرغان
همراه می آموزد که عاشقی باید با
پاکبازی و جان فشانی همراه باشد.

هدهد آن گه گفت ای بی حاصلان
عشق کی نیکو بود از بد دلان
ای گدایان چند از این بی حاصلی؟
راست ناید عاشقی و بد دلی
هر کرا در عشق چشمی باز شد
پایکوبان آمد و جانباز شد

در این هنگام پوپک از داستان گویی
باز ایستاد . مرغان دیگر راه را از
چاه شناخته بودند ، همه یکسره سر
تسلیم به رای و فرمان هدهد نهادند و
فرمانش را به جان پذیرا شدند.
دیگر برای آنها شهریاری و سروری
سیمرغ مسلم شده بود ، راه می جستند
و دستور می خواستند که به جانبش
پرواز کنند و پوپک نیز پیش آهنگ

کاروان
جرس فریاد برداشت که « بربندید
محملها » و مرغان میرفتند که بال به
سوی آسمان بگشایند که به ناگاه زمزمه
ای در گرفت

:

چون شنیدند آنهمه مرغان سخن

نیک پی بردند اسرار کهن

جمله با سیمرغ نسبت یافتند

لاجرم در سیر رغبت یافتند

گفتگو کردند با هدهد بسی

راه دان تر چون نبود از وی کسی

زو پرسیدند کای استاد کار

چون دهیم آخر درین ره داد کار

هدهد رهبر چنین گفت آنزمان

کانکه عاشق شد نیندیشد زجان

هدهد دیگر به رهبری کاروان برگزیده
شده بود و مرغان اینک از وی راه

میجستند و چاره می خواستند. پوپک
وقتی دید همه ی مرغان به اشتیاق در
آمده اند و کاروان آماده حرکت است
به همراهان گفت : ای دوستان نازنین
من! راه عشق پرفراز و نشیب است هرکه
از جان نگذرد و ترك سر نگوید سوخته
رسوایی است که راه به منزل نخواهد
برد.

عشق ، پارسا و بدکاره نمی شناسد هر
که در محراب عشق به نماز ایستد باید
از جان دست شوید و با دلبستگیهای
خاکی بدرود بگویید. هر که بر هوای نفس
پا گذاشت و جان در راه دوست باخت به
پایان می رسد و جمال یار در آئینه
ضمیرش هویدا می گردد و اگر دلدار
گوید که با ایمان وداع کن و دست از
جان بشوی هم ایمان بر پایش بریز و هم
در نثار جان درنگ مکن که کار عاشقان
و پاکبازان چنین است.

درد عشق مردسوز است ، پرتو ذره ای
از عشق از سراسر جهان روشنتر است
و یک ذره درد عشق بر همه دلدادگان
جهان برتری دارد . اینست فرق میان
بشر و فرشتگان آسمان که آنها عشق
دارند لیکن درد ندارند و اینان عشقی
دردآلود دارند که خدا درخور آدمیان
آفریده است.

پای در ره بگذار و ترس به خود راه
مده . پوپک همچنان سخن میگفت ، مرغان
گوش به گفته هایش بسته بودند و درین

میان مرغی چند نیز سر به زیر بالها
برده و به حیرت گرفتار آمده بودند.

داستان مرغان در منطق الطیر عطار نیشاپوری

جمعی کردند مرغان جهان
آن چه بودند آشکارا و نهان

جمله گفتند: «این زمان در روزگار
نیست خالی هیچ شهر از شهریار

یکدیگر را شاید از یاری کنیم
پادشاهی را طلب کاری کنیم»

پس همه با جایگاهی می آمدند
سر به سر جویای شاهی آمدند

هد هد آشفته دل پر انتظار
در میان جمع آمد بی قرار

گفت: «ای مرغان منم بی هیچ ریب
هم برید حضرت و هم پیک غیب

پادشاه خویش را دانسته ام
چون روم تنها چو نتوانسته ام

لیک با من گر شما همزه شوید
محرم آن شاه و آن درگه شوید

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف
در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور
او به ما نزدیک و ما زو دور دور

در حریم عزت است آرام او
نیست حد هر زبانی نام او

صد هزاران پرده دارد بیشتر
هم ز نور و هم ز ظلمت پیش تر

هیچ دانایی کمال او ندید
هیچ بینایی جمال او ندید

بس که خشکی بس که دریا بر ره است
تا نپنداری که راهی کوتاه است

شیرمردی باید این ره را شگرف
ز آنکه ره دور است و دریا ژرف ژرف،

جمله ی مرغان شدند آن جایگاه
بی‌قراری از عزت آن پادشاه

شوق او در جان ایشان کار کرد
هر یکی بی‌صبری بسیار کرد

عزم ره کردند و در پیش آمدند
عاشق او، دشمن خویش آمدند

ليڪ چون بس ره دراز و دور بود
هر کسي از رفتنش رنجور بود

گرچه ره را بود هر يك کارساز
هر يکي عذري دگر گفتند باز

جمله ي مرغان چو بشنيدند حال
سر به سر کردند از هدهد سؤال

که: «اي سبق برده زما در رهبري
ختم کرده بهتري و مهتري

ما همه مشتي ضعيف و ناتوان
بي پر و بال و نه تن نه توان

کي رسيم آخر به سيمرغ رفيع
گر رسد از ما کسي باشد بديع

هدهد آن گه گفت: اي بي حاصلان
عشق کي نيکو بود از بد دلان

اي گدايان چند از اين بي حاصلي
راست ناييد عاشقي و بد دلي

تو بدان کان گه که سيمرغ از نقاب
آشکارا کرد رخ چون آفتاب

سايه ي خود کرد بر عالم نثار
گشت چندين مرغ هر دم آشکار

صورت مرغان عالم سر به سر
سایه ی اوست این بدان ای بی خبر

دیده ی سیمرغ بین، گر نیستت
دل چو آیینه منور نیستت

چون همه مرغان شنودند این سخن
نیک پی بردند اسرار کهن

جمله با سیمرغ نسبت یافتند
لاجرم در سیر رغبت یافتند

زین سخن یکسر به ره باز آمدند
جمله هم درد و هم آواز آمدند

زو پرسیدند: ای استاد کار
چون دهیم آخر در این ره دادکار؟

زان که نبود در چنین علمی مقام
از ضعیفان این روش هرگز تمام

هدهد رهبر چنین گفت آن زمان
که: «آن که عاشق شد نیندیشد ز جان

چون دل تو دشمن جان آمده ست
جان برافشان ره به پایان آمده ست

یاداشتها

۱- - صدف دریایی - عطار و اثرهای
جاودانه اش - مشعل

۲- پرندگان منظومه منطق الطیر عطار -
تبیان وب

۳- سخنان پوپک . یا رستان ویب ساید

۴- از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

۵ - سایت "شعر یعنی قلعه ای از جنس
عشق

۶- عناصر غیر از انسان د ادبیات فارس

۷- داستان مرغان در منطق الطیر

عطار نیشابوری